

جمهوری اسلامی ایران

مولف‌های ثابت علیه طرح

سازش غزه - اریحا

دکتر علی‌اشرف ربانی^۱

نهضت فلسطین، از یک دهه گذشته به این طرف، شکل خودجوش، فراگیر و مردم‌گرا بخود گرفته است. لذا مردم و دکتر علی‌اشرف ربانی که در آن ذینفع و درگیرند از دستورهای شخص، ساز دولت خاصی تبعیت نمی‌کنند و رأساً اقدام می‌کنند.

این تحول یعنی خودجوش بودن نهضت یک ملت، از حیث، ماهوی پدیده‌ای است خطرناک و غیرقابل کنترل، که به یقین، اسرائیل به این خطر واقف است.

آنچه که در حرکت‌های جاری فلسطینی به منظور رهایی از تسلط غاصبانه صهیونیسم مشاهده می‌شود، این است که، در واقع این رهبران سازمانها و دولتها هستند که برای گرفتن خط به دنبال ملل می‌دوند، نه ملتها. این پدیده‌ای است خطرناک زیرا که دشمن این ملتها نمی‌داند که در موقع لزوم باید با چه کسی مصالحه کند و یا چه کسی را باید راضی نماید یا حتی بخرد. مکانیسم چنین روندی امکان خیانت به مردم را به حداقل کاهش می‌دهد.

اینکه طرف معامله یک دشمن معلوم و مشخص باشد، خود نعمت و مزیتی ارزشمند است؛ زیرا که در آن صورت امکان هرگونه بازی سیاسی را میسر می‌سازد و صحنه را برای زد و بند مهیا و مستعد می‌کند. شاید به همین دلیل بود که صهیونیسم اشغالگر، عرفات، مهره مشخص نقد را چسبید و پیش

(۱) به رغم اینکه تبلیغات غرب سهمی دارد تن به سازش دادن برای حضور اسرائیل در خاورمیانه را، سرنوشتی غیرقابل اعتراض مخالفین این حضور، اعلام و القاء کند؛ لیکن حقیقت این است که خاورمیانه، اگر ناامن است و آینده آن غیرقابل پیش‌بینی، چنانکه تاکنون بوده است، - برای تمامی کشورهای واقع در این منطقه چنین بوده است. لذا در کوتاه مدت تصور وجود خاورمیانه‌ای کاملاً مطیع اسرائیل، به همان اندازه غیرممکن است که خاورمیانه‌ای سراسر علیه صهیونیسم اشغالگر.

(۲) اعتقاد اینجانب این است که «صهیونیسم اشغالگر» به صورت مقطعی و به شکل یک عقب‌نشینی تاکتیکی، فعلاً به این طرح و پیمان وفادار خواهد بود، لیکن به صورت یک هدف استراتژیک، هرگز بازپس دادن سرزمین و بخشش آنچه را که کسب کرده، از اصول استراتژی سیاسی - نظامی خود نمی‌داند، بلکه تخطی از آن تخلف یا اجباری محسوب می‌شود که تحمیلی خواهد بود.

اسرائیل در طرح صلح غزه-اریحا، مجبور شده است که در یک مانور تاکتیکی، از استراتژی مسلم و مشهور «توسعه مبتنی بر تجاوز» تخطی کند؛ انگیزه‌هایی که صهیونیسم را به این سازش مقطعی کشاند، عبارتند از:

از اینکه، مختصر توانایی و آبرویی که برای وی باقی مانده بود نیز در پیچ و خم حوادث منطقه زایل شود، با او کنار آمد.

نهضت فلسطین از یک دهه گذشته به این طرف، به میزان چشمگیری از آرمان «عروبت» فاصله گرفته و رنگ «اسلامی» به خود داده است؛ که این نیز زنگ خطری برای «صهیونیزم اشغالگر» است. توقع تحقق پیروزی بر صهیونیزم اشغالگر با تمسک به حربه «عروبت» از ابتدا، سرابی بیش نبوده و نیست. اعراب، به خطا «عروبت» را به جنگ صهیونیزم بردند، لذا به همین دلیل بر آنان، آن گذشت که دیدید و می بینید.

□ صهیونیزم مسلکی است که دارای فلسفه ای شیطانی است که متشکل، نافذ و حتی از دین و یکتاپرستی هم مفاهیمی را به سرقت برده و از آن بهره می گیرد.

□ صهیونیزم اکسیری است مهلک در دست قدرت های جهان برای عقیم کردن و نابودی اندیشه ای سیاسی و انسان ساز.

۳) آرایش آتی قدرت در جهان، مبهم است. گرچه این واقعیتی است که ایالات متحده آمریکا، فعلاً در عرصه بین المللی بی رقیب است، زیرا که پس از ۷۰ سال، رقیب قدر تاریخی خود را بر زمین کوبیده و

از میدان بدر برده لیکن، در عین حال، این نیز حقیقتی است که اولاً فردای قدرت ناپیداست و ثانیاً به یقین، جهان، تک قدرت، تک تاز و تک قطب باقی نخواهد ماند.

سیر قدرت در جهان چه مسیری را و چگونه خواهد پیمود، این یک علامت سؤال بزرگ است که می طلبد بازیگران و سوداگران قدرت، چون اسرائیل، نسبت به آن محتاط و دور اندیش باشند.

صهیونیزم و «عروبت» در هدف و انگیزه، اما نه در روش، علیه اسلام و روش و برداشت جمهوری اسلامی ایران از آن متحد شده اند، اتحادی که می طلبد اختلافاتشان را حل و نیروهایشان را بر ضد آن (اسلام و جمهوری اسلامی ایران) تجهیز و بسیج کنند.

۴) «صهیونیزم اشغالگر»، گرچه راضی نیست، لیکن در با اعراب، تا همین جا برنده است. چرا که از نقطه نظر تاکتیکی، کشاندن اعراب، با آن همه ادعاهای پرشور، از موضع «منفی» مبنی بر انهدام و نابودی کامل پدیده ای نامشروع، موسوم به «اسرائیل»، - آنچه که مصر ناصری و حتی مدتی پس از آن سوریه و عراق مطرح می کردند- به موضع «اثباتی و ایجاد» که به وانهادن قطعه ای خاک منفصل بنحو مشروط به «عرفات آبرو از دست داده»، در عصر پرابهام کنونی، و خرسند شدن به آن، خود برای صهیونیزم اشغالگر پیروزی بزرگی محسوب می گردد.

۵) اسرائیل از این روند پیش آمده راضی نیست و از آن بازخواهد زد، و همزیستی در کنار فلسطینی ها را به هیچ شکل تحمل نخواهد کرد ولی آن چه که از کنه صلح

آزمایشگاه مشترک سیاست جهان‌ریا همکاری صهیونیزم و مدد ناخواسته و بادآورده نازیسم به وجود آمده و به خاک فلسطین روانه شده‌اند. تشعشع انفجارگونه و خودنمایی عجیب داستان ظلم به یهود، با مساعی و کوشش حساب شده و علمی آژانس یهود و تشکیلات صهیونیزم جهانی، این گونه درخشید که مستمسک اشغال فلسطین و قتل عام مردم آن شود.



غزه-اریحا استنباط این است که واقعه غزه-اریحا در واقع برای اسرائیل به مثابه پله‌ای جهت سعود بیشتر به سوی مقاصد اصلیش می‌باشد. پس با این تمهید می‌توان استدلال کرد که اشغالگران فلسطین، هم پای ثابت و مؤلفه‌ای بر که طرح بحساب می‌آیند و هم پای متغیر یا مؤلفه‌ای علیه آن.

۵) واقعیت قابل ملاحظه دیگر این است که آرایش قدرتها در داخل خاک فلسطین به این شکل باقی نخواهد ماند. زیرا:

اولاً- صهیونیزم یک دکترین نظامی با ابعاد سیاسی (و طبعاً اقتصادی) توسعه طلب بسیار وسیع و قوی است. دکترینی که توسعه طلبی، استراتژی آن و تجاوز از اصول و پایه‌های لایتغیر تاکتیک آن را شکل می‌دهد.

ثانیاً صهیونیزم مکتبی است که مخلوق برنامه‌ریزی عاقلانه و قاصدانه قدرتهای سیاسی خاصی در جهان، نه مولود و فرزند واقعیاتی مانند «حق تاریخی ملت یهود»، جبران «ظلم بی‌رویه قومی» و یا «حق داشتن و بهره‌وری از مکانی امن جهت حداقل حیات» است که همان قدرتها جهت توجیه نظریاتشان خلق نموده و انتشار داده‌اند. «ظلم به یهود»، توجیه تبلیغاتی و روانی اشغال سرزمین فلسطین و اخراج و قتل عام ملت آن است که از پیش ساخته و تبیین شده است؛ چنانکه بر اساس اسناد و مدارک مضبوط، سردمداران صهیونیزم جهانی، خود همکار ظلم کنندگان به قوم یهود بوده‌اند. مهاجرین اولیه و استخواندار و طلایه‌داران اشغال و مهاجرت به سرزمین فلسطین، در واقع زیست‌مندان بیولوژیکی بوده‌اند که از

ثالثاً- «نیل تا فرات» افسانه نیست، یک توسعه‌طلبی واقعی است. حقیقت این است که سرزمینی که بنابر ادعای اشغالگران فلسطین، فرزندان یعقوب یا بنی‌اسرائیل در آن ساکن بوده‌اند، و اکنون بدلیل آن سکونت کهن، مدعی مالکیت و حاکمیت بر آن می‌باشند. حداقل شامل سوریه، لبنان، فلسطین کنونی و شرق اردن می‌باشد. لذا بنابر ادعا و توهم مطلق آنها، لااقل این چهار بخش از خاورمیانه عربی، ملکِ طلقِ صهیونیزم است. به خصوص که صهیونیزم برابر ادعا و پندار خود باید خاک و فضای حیاتی کافی برای اسکان و زندگی و معاش کل یهودیان جهان در اختیار داشته باشد، ولی آنچه اکنون اشغال نموده است، قطعاً دارای چنین ظرفیت و گنجایشی نیست؛ پس واقعاً هدف، نیل تا فرات است.

رابعاً- قدرتهای بزرگ غربی هم، سیطره و سیادت و تحقق منافع ملی خود را در عصر ناشناخته آتی، در آن می‌بینند که اسرائیل، خاورمیانه را به نحو کامل تحت سیطره و نفوذ خود داشته باشد.

۶) جمهوری اسلامی ایران، یکی از مولفه‌های ثابت، علیه طرح سازش غره-اریحاست؛ به این دلایل که:

نخست- نظریه‌پردازان، سیاستگذاران، و تصمیم‌گیرندگان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، رسماً نابودی و انهدام پدیده‌ای نامشروع تحت عنوان «اسرائیل» را به عنوان یک هدف و استراتژی (جمهوری اسلامی ایران) تعیین و اعلام داشته‌اند. بارزترین جلوه این مدعا، رهنمود

معروف حضرت امام (ره) است که «اسرائیل باید از بین برود» و یا اینکه «هدف ما نابودی اسرائیل است». تأکیدات لاسخی مقام معظم رهبری نیز که ممد و مکمل تسری و جاری بودن فعلی و کنونی این رهنمود است، توسط جانشین ایشان حکم است.

□ «نیل تا فرات» افسانه

نیست، یک توسعه طلبی واقعی

است.

دوم- ضرورت‌های فنی ژئواستراتژیک، این نابودی را به صورت یک مشی، می‌طلبد و بر آن صحه می‌گذارد. چرا که اگر ادعای «نیل تا فرات» را افسانه ندانیم و این حقیقت را قبول کنیم چه بسا روزی صهیونیزم با ما همسایه شود، در آن صورت باید اکنون به این ادعا واکنش نشان دهیم و به پدیده‌ای نامشروع موسوم به اسرائیل، از همین لحظه، قبل از اینکه دیر شود، و نه زمانی که واقعه حادث گردد و کار از کار بگذرد، به دیده یک خطر واقعی که امنیت ملی ما را تهدید می‌کند بنگریم؛ زیرا اگر اتحادیه‌ای امپراتوری گونه، که وسعش از نیل تا فرات و تجاوز و استراتژی‌اش نابودی مسلمین است، واقعیت یابد چگونه ممکن است ایران، (بشرط اسلامی بودن) در خطری جدی نباشد!

سوم- اندیشه‌ای عامیانه، و شاید هم پندار گرایانه و قاصدانه که از طرف اسرائیل و یارانش بین مردم ایران و حتی بعضی از روشنفکر نماهای سیاسی رایج گردیده که

فکر می‌کنند، عدم معارضه با اسرائیل راه خروج از تنگناها، به خصوص تنگنای اقتصادی فعلی است. دلیل و استدلال این عده این است که در صورت عدم تعرض جمهوری اسلامی ایران به جرثومه‌ای به نام «اسرائیل» و صهیونیزم بین‌الملل، امکان رفع عسر توسط آمریکا نسبت به جمهوری اسلامی ایران ممکن و عملی خواهد شد، لذا نظر آنان چنین تصمیم و تمهیدی، دروازه تنعم و رفاه دنیوی را جمهوری اسلامی ایران باز می‌کند.

□ صهیونیزم مکتبی است که مخلوق برنامه ریزی عاقلانه و قاصدانه قدرت‌های سیاسی و خاصی در جهان است.

نگارنده بر این باور است که این استدلال، عاری از وجاهت منطقی، علمی و عملی است و با واقعیت انطباق ندارد. قطعاً چنین نیست؛ بلکه بر عکس عقب نشینی و عدول از مواضع و نظرات بر حق جمهوری اسلامی ایران موجب ترغیب، تشویق و تحریک اسرائیل به شدت عمل بیشتر علیه ایران خواهد شد. تاکتیک و روش اسرائیل در این گونه موارد، همین است. حتی اگر جمهوری اسلامی ایران (و نه ایران) دست از سر اسرائیل بردارد، اسرائیل دست از سر جمهوری اسلامی ایران (و نه ایران) نخواهد کشید.

ولی از حیث اصول ایدئولوژیک نیز این واقعیتی است مسلم که کشوری مانند جمهوری اسلامی ایران با آرمان نابودی واقعیتی نامشروع موسوم به اسرائیل نمی‌تواند دوست آمریکا باشد چرا که آمریکا و اسرائیل با یکدیگر پیوند و دوستی استراتژیک دارند و این بدان معناست که تعرض به هر یک از این دو کشور معادل با تعرض به دیگری است. در این رابطه، قطعاً تعرض به پدر تعرض به فرزند محسوب است. اما آمریکا نوعاً در توجیه و ارائه این اراده است که «دروازه و شرط تعدیل رابطه هر کشوری، با من قبول واقعیتی است به نام اسرائیل»؛ اما آمریکا بقول ژنرال آندره بوفر در این راستا از «مانور کنگر» استفاده می‌کند. نحوه عمل این تاکتیک بدین شکل است که عامل به آن از پوسته‌ها و لایه‌ها و بهانه‌های بی‌اهمیت‌تر شروع می‌کند تا به مغز و مقصد اصلی می‌رسد، همانگونه که در میوه کنگر، برای نیل به بخش خوراکی و قابل استفاده و اصلی، باید پوسته‌های بی‌اهمیت را کنار زده و دور ریخت. در رابطه با اسرائیل این روند جاری است بدین ترتیب آمریکا ابتدا شرط خود ارتباط با هر کشوری را قبول و شناسایی و دوستی با اسرائیل اعلام نمی‌کند؛ لیکن در پس بهانه‌ها و شروط بی‌اهمیت و ابتدایی خود، شناسایی و ارتباط با اسرائیل را مد نظر قرار می‌دهد.

نگارنده با استعانت از ادبیات ایران زمین، آنچه که آقای بوفر «مانور کنگر» نام نهاده است، را به دیپلماسی «دختر ترسا در مقابل شیخ صنعان» تعبیر می‌نماید، که در آن شروط

ترسایان برای وصال شیخ، هدف نیست بلکه نهایتاً قصد و هدف ترسایان بهره‌گیری از نیاز شیخ به وصال در تحقق واقعه، زانو زدن «توحید در مقابل تثلیث» است. همانگونه که هدف آمریکا به زانو درآوردن عقیده‌ای در مقابل عقیده‌ای دیگر است.

۷) اما در حیطة و حوزه تقابل شدید بین جمهوری اسلامی ایران و صهیونیسم اشغال‌کننده فلسطین، نظرات و ملاحظاتی مطرح است که باید مد نظر قرار گیرد:

الف) گزینشی که جهت مبارزه با اشغالگران قدس توسط جمهوری اسلامی ایران صورت گرفته است، گزینشی است ایدئولوژیک بر مبنای دین، که این خود با فلسفه «عروبت»، که تاکنون سلاح اعراب برای مقابله و مبارزه با اسرائیل بوده است، در تضاد و تقابل است. لذا قطعاً جمهوری اسلامی ایران از اینکه فردا روزی شاید مصالحه همه اعراب با پدیده‌ای نامشروع موسوم به اسرائیل باشد، قاعدتاً آبا و ترس به خود راه نمی‌دهد، چرا که از ابتدا دولتهای عربی با جمهوری اسلامی ایران در این مقوله به خصوص همدلی و وحدت نظر نداشته‌اند و ندارند.

یکی از نعم بسیار ارزشمند که اشغالگران صهیونیست در طول حداقل نیم قرن مبارزه منطقه‌ای از آن منتفع و متمتع بوده‌اند، مسئله «عروبت» است. که دولتهای عربی به آن دامن زده‌اند، «عروبت» حزبی است اعلام نشده و غیر متشکل که فلسفه و مبنای تئولوژیک اصیل و علمی منسجمی ندارد، اما متأسفانه، اعراب تاکنون بدان متمسک و متوسل

بوده‌اند. متقابلاً صهیونیسم مسلکی است که دارای فلسفه‌ای است شیطانی متشکل و نافذ و حتی از دین و یکتاپرستی هم مفاهیمی را به سرقت برده و از آن بهره می‌گیرد.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که از نقطه نظر تئوریک، محمل ایدئولوژیک و روانی صهیونیستها برای مهار و اشغال و نگهداشتن فلسطین اشغالی و فداکاری صهیونیستها در انجام این وظایف، از محمل اعراب برای مقابله با مهار و اشغال فوق، به مراتب قوی‌تر بوده و هست. صهیونیسم تشکیلاتی است نظامی-سیاسی که بر یک دین سوار شده است لیکن، «عروبت» نه خود فلسفه‌ای دارد و نه از توانایی مکتب یا مذهبی خاص بهره‌مند می‌گردد.

ب) بر خلاف «عروبت» که از جهت صهیونیسم اشغالگر به عنوان یک دشمن ضعیف، نعمتی بادآورده است، اسلام دشمنی قوی است که به صورت بالقوه، عناصر لازم جهت نابودی اسرائیل و رفع اشغال صهیونیستها را در خود دارد.

ج) از حیث فنی، تصور تشکیل جبهه‌ای متحد و منسجم از «اسلام و عروبت»، به منظور جدال و مبارزه با صهیونیسم، اندیشه‌ای است غیر علمی که در عمل بجایی نمی‌رسد، همچنانکه پس از نیم قرن مبارزه، اکنون «عروبت» و «اسلام» در فلسطین، هر کدام راهی متفاوت از دیگری می‌پیمایند.

د) دامنه تحول از شعارهای عربی و قومی به شعارهای اسلامی و انتقال مبارزه از حوزه دول به حوزه ملل، روزبروز رو به توسعه است. لذا از یک طرف اسرائیل و غرب، ایران

را محرک این تحول می‌دانند. و از طرفی دیگر ایران نیز این تحول استراتژیک در رفتار فلسطینی‌ها را در راستا و جهت عقیدتی و اهداف و اصول اسلامی خود می‌پندارد، لذا آن را به طور جدی تشویق و ترغیب می‌کند.

و البته به رغم نظر برخی‌ها چنین نیست که ندای ضد (سازش غزه-اریحا)، در سکوت مطلق دیگران رو به خاموشی گراید. حقیقت این است که جلوه‌های دلگرم‌کننده‌ای وجود دارند که اجازه خاموش شدن به این شمع را نمی‌دهند.

ه) صهیونیسم اکسیری است مهلک در دست قدرتهای جهان برای عقیم کردن و سپس نابودی اندیشه‌ای سیاسی و انسان‌ساز که به خلق و تولد حاکمیت جمهوری اسلامی ایران منجر شد. غرب و دشمنان ایران امروز، نیک می‌دانند، و بر اساس کار کارشناسی بر این باورند که قربت، امتزاج و حتی بی‌تفاوتی ایران نسبت به صهیونیسم، به تناسب و بر حسب مورد، معادل با تضعیف و نابودی آن خواهد بود.

«پدیده‌ای نامشروع به نام اسرائیل» اسیدی است که فلز «اعتبار» نظامهای مترقی، به ویژه ایران را با «لکه ننگ» همجواری و قرب و دوستی حل می‌کند. اگر ایران به «اسرائیل» منتسب شود (که امری است محال)، قطعاً چنان آبرو و اعتباری از دست خواهد داد که جبران آن ممکن نخواهد بود؛ و ایران فاقد اعتبار نیز، ایرانی خواهد بود که یکی از اساسی‌ترین ستونهای مشروعیت حاکمیت خود را از دست خواهد داد.

اگر قدرتها بتوانند شبهه دوستی ایران را با اسرائیل قوی کرده و شایع سازند و ملل مسلمان جهان به این مفهوم مشتبه گردند، دیگر نیازی به تضعیف ایران نخواهد بود.

□ نهضت فلسطین از یک دهه پیش شکلی خود جوش، فراگیر و مردمگرا بخود گرفته است.

شاید به همین دلیل است که گهگاه، شایعه دوستی اسرائیل و جمهوری اسلامی ایران، بدرجات و به تناسب بر سر زبانها انداخته می‌شود. در همین راستاست که برنامه‌ریزان غربی بر این شایعه دامن می‌زنند. و این شبهه را دائماً لقا می‌کنند که «ایران و اسرائیل دو کشور و نژاد خاورمیانه‌ای شبیه به یکدیگر هستند که همچون جزایری در دریایی از اعراب قرار دارند. به همین دلیل است که این دو کشور ذاتاً قربت استراتژیک دارند.»

و) آمریکا، شرط بهبود روابط خود با ایران را، فراموش کردن و نفی شعارهای «آزادی فلسطین» و «نابودی اسرائیل» از جانب جمهوری اسلامی ایران می‌داند، چرا که آمریکا دریافته است که تحقق این وضعیت نهایتاً منجر به زوال اندیشه‌ای سیاسی است، که ایران را این گونه انقلابی و اسلامی شکل داده است. حساب ایران و آرمان و جدالش را به دلیل مکتب، با صهیونیسم، باید از حساب ستیز کشورهای چون سوریه و عراق و غیره، که درد عروبت دارند، جدا کرد.

ز) سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به حکم قانون اساسی بستر، یک

سیاست خارجی «دو ساحتی» است. یعنی یک طرف در صحنه منطقه وظایف و اهداف و خط مشی‌هایی داراست که تأمین کننده امنیت ایران در مقابل همسایگان اوست از طرفی دیگر وظایفی در صحنه و پهنه جهان، بدلیل ایدئولوژی جهانی اسلام داراست. از این روست که نگارنده در استراتژی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قائل به دو «ژئواستراتژی» و «ایدئواستراتژی» است.

ویژگی دو ساحتی بودن سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را نمی‌توان تغییر داد، چرا که داشتن هر دو ساحت توأمأ بدون هدف یکی الزام و حکم است. لذا از این زاویه نیز حرکات ضد اسلام صهیونیسم و اشغال قبله اول مسلمین و ذلت، خواری و ظلمی که صهیونیسم اشغالگر بر مسلمین در خاک خودشان روا داشته و می‌دارد، مفاهیم و موقعیتهایی در تضاد و تقابل با ایدئواستراتژی جمهوری اسلامی ایران هستند که هدفی جز عزت مسلمین ندارد.

